بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ‏ الْعَالَمِين وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدنا و نَبیِّنا و حَبیبَ إلهَنا أبی القاسم مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرين وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعين سیَّما بَقیَّةُ اللهِ الأعظَم مولانا الحُجَّةِ بنِ الحَسَنْ وَ لَعْنَةُ الله علی أعدآئهم أجْمَعین إلی قیامِ یَومِ الدّین

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیِ ألَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

‏ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ 84

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ 85

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ86

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيََاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ 87

ذَلِکَ هُدَى اللَّهِ یَهْدِى بِهِ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَکُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ 88

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ 89

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ 90

پناه می‌برم به خدا از شرّ شیطان رانده شده

به‌نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر

<و اسحاق و یعقوب را به او [= ابراهیم‌] بخشیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم؛ و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم<!

<و (همچنین) زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس؛ همه از صالحان بودند<.

<و اسماعيل و يسع و يونس و لوط، كه جملگى را بر جهانيان برترى داديم.>

>و از پدران و فرزندان و برادران آن‌ها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم.>

>این، هدایت خداست؛ که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند! و اگر آن‌ها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد (و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند(.<

<آن‌ها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوّت به آنان دادیم؛ و اگر (بر فرض) نسبت به آن کفر ورزند، (آیین حقّ زمین نمی‌ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می‌سازیم که نسبت به آن، کافر نیستند.>

<آن‌ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن! (و) بگو: «در برابر این (رسالت و تبلیغ)، پاداشی از شما نمی‌طلبم! این (رسالت)، چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست! (این وظیفه‌ی من است)».>

\*\*\*

## نعمت هدایت

<وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ>؛

در تفسیر آیات قبل گفته شد که از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی بر بشر، نعمت «هدایت» است. هدایت، یعنی راهنمایی به سوی راهی که انسان را به حیات و سعادت ابدی می‌رساند. نماز، یک عبادت همیشگی و همگانی است، که در شبانه‌روز، چند بار موظّف‌ به انجام آن هستیم؛ امّا مطلب اساسی در نماز، طلب هدایت از پروردگار است؛

<اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ>[[1]](#footnote-1)؛

<ما را به راه راست، هدايت فرما.>

## راه نجات در بیابان سوزان دنیا

جمعیّتی را در نظر بگیرید که گرسنه و تشنه قصد حرکت از بیابان سوزانی را دارند تا پس از آن به مقصد اعلایی برسند که آنجا از تشنگی و گرسنگی رها شده و از حیات طیّبه‌ برخوردار می‌شوند. حال اگر این جمعیّت، راه را گم کرده‌ و سرگردان باشند، و از طرفی هم خطرهای زیادی چون راهزن‌ها و درندگان در کمین آن‌ها باشد، به‌نظر شما اساسی‌ترین نیاز آن‌ها چیست؟ با اندکی تأمّل پاسخ را درمی‌یابیم: «هدایت»؛ احتیاج اساسی آن‌ها این است که راهنمایی، آن‌ها را از بیابان سوزان، و گرسنگی و تشنگی برهاند و به حیات طیّبه برساند. این راهنما باید بصیر، راه‌شناس، امین، قادر بر دفع موانع و تُهی از حرص و طمع باشد. امین باشد، زیرا در آن‌صورت نظر خیانت به آن‌ها ندارد، قادر بر دفع موانع باشد تا اگر بر سر راه مانعی پیدا شد، بتواند آن‌ها را دفع کند، و تُهی از حرص و طمع باشد تا تصمیم‌هایش تحت تأثیر منافع شخصی قرار نگیرد. قطعاً با این شرایط، جمعیّت به او دل‌ سپرده و با کمال آسودگی و امنیت به دنبالش می‌روند. حال، ما همان جمعیّت سرگردان در این بیابان سوزان دنیا، تشنه‌ی حیات ابدی و گرسنه‌ی سعادت جاودانی هستیم. ما از عوالم بسیار دوری حرکت کرده و جماد و نبات و حیوانات را پشت‌ سر نهاده‌ایم. از اصلاب[[2]](#footnote-2) پدرها و ارحام مادرها، به دنیا سفر کرده‌ایم. کودک بودیم، جوان شدیم، سپس پیر می‌شویم، و عاقبت ما را از این عالم به عالم دیگر منتقل می‌کنند. «ناموس تکامل»[[3]](#footnote-3) در هیچ مقطعی انسان را رها نمی‌کند:

<أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى<[[4]](#footnote-4)؛

> آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟! <

>أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ يُمْنَى>[[5]](#footnote-5)؛

>آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود، نبود؟!<

>ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ<[[6]](#footnote-6)؛

>سپس به‌صورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت.>

انسان می‌پندارد که به حال خود رها می‌شود، امّا این‌گونه نیست. «عالم» تا انسان را به کمال نرساند، او را رها نمی‌کند؛ این طبیعی است. سر راه هم دزدها فراوان، و شیطان بی‌ایمان، دشمن خون‌خوار و قسم خورده‌ی ما، در کمین است، زیرا که قسم خورده؛

>قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ>[[7]](#footnote-7)؛

>گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آن‌ها کمین می کنم!»>

>ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ<[[8]](#footnote-8)؛

>سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها، به سراغشان می‌روم.>

## عبرتی از سرگذشت حضرت موسی

زیستن در چنین دنیایی با هدفی اعلاء و مقصدی بسیار بزرگ همچون لقاء خدا، بسیار دشوار است؛

>يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ<[[9]](#footnote-9)؛

>ای انسان! تو با تلاش و رنج به‌سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد!>

ما در چنین موقعیّتی، به شدّت محتاج کسانی هستیم که ما را راهنمایی کنند، از شرّ دزدها برهانند و موانع را رفع کنند. نمی‌توانیم از میان خودمان راهنما را انتخاب کنیم، که در آن‌صورت «کوری عصاکش کور دگر شود».چگونه می‌توان راهنما را از میان جمعیّت خود برگزید، با وجود آن‌که موسی‌ابن‌عمران در انتخابش به اشتباه رفت؟

>وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا ۖ فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّایَ ۖ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا ۖ إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِی مَنْ تَشَاءُ ۖ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا ۖ وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ<[[10]](#footnote-10)؛

>موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید؛ و هنگامی که زمین‌لرزه آن‌ها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: «پروردگارا! اگر می‌خواستی، می توانستی آن‌ها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده‌اند، (مجازات و) هلاک می‌کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست؛ که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می‌سازی؛ و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می‌کنی! تو ولیّ مایی، و ما را بیامرز، بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگانی!>

او هفتاد نفر را که به زعم خودش، از چکیده و سلاله[[11]](#footnote-11) خوبان بودند، انتخاب کرد؛ همان‌ها جاهل و کافر از آب درآمده و گفتند:

>أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً<[[12]](#footnote-12)؛

<«خدا را آشکارا به ما نشان ده!»>

و همین شرک، موجب عذابشان شد؛

<فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ>[[13]](#footnote-13)؛

<به‌خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن‌ها را فرا گرفت.>

## جعلِ پیشوا، مربوط به خداست

امّا حال که نمی‌توان راهنما را از میان جمعیّت خود برگزید، چه باید کرد؟ چه کسی او را انتخاب می‌کند؟ ذات اقدس اله؛ همان‌ که ما را آفریده و هدف و مقصد را نشان داده است، باید راهنمای ما را انتخاب کند؛ راهنمایی بصیر، امین، قادر بر رفع موانع و تهی از حرص و طمع. آن راهنمایان انبیا هستند:

<فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ>[[14]](#footnote-14)؛

< خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. >

<وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً>[[15]](#footnote-15)؛

<و آنان را پیشوایانی قرار دادیم.>

لذا مسئله‌ی «جعل پیشوا»[[16]](#footnote-16) مربوط به خداست؛ او باید انتخاب کند. بشر، حقّ سقیفه‌ی ساعده درست کردن و ابوبکر و عمر تراشیدن ندارد؛ این درست برخلاف منصبی است که خدا برای ما برگزیده است؛

<إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِيفَةً>[[17]](#footnote-17)؛

<«من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای‌] قرار خواهم داد.»>

<يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ>[[18]](#footnote-18)؛

<ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده‌ی خود) در زمین قرار دادیم.>

موسی در نصب وزیر خود، از خدا چنین درخواست می‌کند:

<وَاجْعَلْ لِی وَزِيرًا مِنْ أَهْلِی>[[19]](#footnote-19)؛

<و وزیری از خاندانم برای من قرار ده.>

خدا هم جعل وزیر او را بر عهده گرفت.

<قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ>[[20]](#footnote-20)؛

<فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد!»>

<وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ ۖ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ>[[21]](#footnote-21)؛

> آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند؛ و به ايشان انجام دادن كارهاى نيک و برپاداشتن نماز و دادن زكات را وحى كرديم و آنان پرستنده‌ی ما بودند. >

 یعنی ما خود، امام و پیشوا را انتخاب، و به‌طور تکوینی، در وجود او چراغ هدایت روشن می‌کنیم. او را «مَهدی» قرار می‌دهیم، تا «هادی» باشد. مهدویّتِ[[22]](#footnote-22) او، مقدّم بر هادویّت[[23]](#footnote-23) اوست؛ ابتدا باید ما او را روشن کنیم تا مَهدی شود، تا سپس بتواند دیگران را روشن کند.

## معنای عصمت

<وَاجْتَبَيْنَاهُمْ>؛ آن‌ها مجتبای ما هستند؛ آن‌ها را برگزیده‌ایم. یعنی بشر حق انتخاب ندارد، در مسئله‌ی پیشوا و امام دخالت کند. <وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ>؛ مشعلی فروزان در جانشان روشن کرده‌، و راه مستقیم را به آن‌ها نشان داده‌ایم، تا ابتدا راه را شناخته و سپس بتوانند مردم را به همین راه مستقیم بیاورند؛ پس ائمّه در تمام شئون زندگی خود، همانند نگاه‌کردن، نشست و برخاست، خواب و بیداری، همسرگزینی و تولید فرزند تحت نظارت پروردگار هستند. آن‌ها، آزاد از خدا کاری نمی‌کنند، بلکه در تمام شئونات، تحت ولایت و هدایت او هستند. لذا مولی المتّقین در توصیف رسول اکرم در نهج البلاغه می‌فرماید:

<وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ کَانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَک مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکَارِمِ وَ مَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهَارَهُ>[[24]](#footnote-24)؛

<از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت تا شب و روز، وی را به راه‌های مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد.>

<وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى۞ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ يُوحَی>[[25]](#footnote-25)؛

<و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‏گويد. آنچه آورده چيزی جز وحی نيست كه به او وحی شده است.>

او حتّی کلمه‌ای از روی هوای نفس، بر زبان جاری نکرده و از نزد خود سخنی به خدا نسبت نمی‌دهد، که اگر چنین بود:

<وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ۞لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ۞ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ>[[26]](#footnote-26)؛

<اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ۞ ما او را با قدرت می‌گرفتیم، ۞سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم.>

در واقع خداوند می‌گوید مطمئن باشید آن‌که هادی و راهنمای شماست، معصوم و مجتبای ماست. معنی عصمت نیز همین است که معصوم، از طرف خداوند نگهبانی و رعایت شده، تحت ولایت او قرار گرفته و مجتبای اوست. آن هدایت خاصّ خدا، همین هدایت است.

## تأکید بر هدایت، در قرآن

<ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِی بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ...>؛

هر که به تشخیص او دارای صلاحیت و استعداد باشد، مشمول این هدایت خاصّه قرار می‌گیرد. اگر ملاحظه فرمایید، در آیات این بخش، طی شش آیه، هفت بار واژه‌ی «هَدَیَ» و مشتقاتش، آمده است:

1. <وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا>؛ اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشیدیم و هدایتشان کردیم.

2. <وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ>؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم.

3. <وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ>؛ بار سوم هم هدایتشان کردیم.

4. <ذَلِكَ هُدَى اللَّه>؛ هدایت خاصّ خدا، این هدایت است.

5. <يَهْدِی بِهِ مَنْ يَشَاءُ>؛ باز هم با همین نور خاص کسی را که بخواهد، هدایت می‌کند.

6. در ادامه آیات نیز می‌خوانیم: <أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ>؛ این‌ها کسانی هستند که خداوند هدایت خاصّ خود را شامل حالشان کرده است.

7.<فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ<؛ به هدایت آن‌ها اقتدا کن و به دنبالشان برو تا راه را گم نکنی.

## عصمت، توأم با اختیار است

عصمتی که از آن سخن می‌گوییم، به این معنا نیست که چون ائمّه تحت رعایت و مراقبت پروردگار هستند، نمی‌توانند گناهی مرتکب شوند. خیر؛ عصمت توأم با اختیار است. و الّا اگر اختیار و توانایی انجام گناه نبود، در آن‌صورت، عدم ارتکاب به گناه نیز، کمالی به حساب نمی‌آمد. مثلاً دیوار هم قادر بر گناه کردن نیست، امّا این، برای او کمال و شرفی محسوب نمی‌شود. کمال و شرف در این است که کسی قادر به انجام معصیت باشد، امّا محال است مرتکب آن شود، یعنی امکان دارد، ولی وقوع آن محال است.

فرض کنید در همین مجلس ما،یک نفر برخیزد و برهنه شود؛ آیا کسی قادر به انجام چنین کاری نیست؟ چرا، امّا محال است این کار را انجام دهد. چون خود را در محضر ما می‌بیند. اگر در خلوت بود، چنین کاری می‌کرد، ولی محال است در جمع این کار را بکند؛ مگر اینکه عقل خود را از دست بدهد. انبیاء و ائمّه نیز چنین هستند؛ یعنی کمال قدرت و توانایی را بر انجام معصیت دارند؛ تمام حالات بشری چون غضب و شهوت و ... را در نهایت درجه دارند، امّا به‌خاطر اینکه به این درک رسیده و خود را در محضر پروردگار می‌بینند و مؤمن به این مطلب هستند که:

<نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ>[[27]](#footnote-27)؛

<ما از شاهرگ [او] به او نزديكتريم.>

و باور کرده‌اند که:

<هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۚ>[[28]](#footnote-28)؛

<هر جا باشید او با شماست.>

## زمینه‌ی بشریِ وجودِ معصومین

<... وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ‌مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ>؛

اگر از همین‌ها شرکی ببینیم تمام اعمالشان حبط می‌شود؛ هرچند محال است که مشرک شوند، ولی در عین حال، به‌عنوان بشر، چنین زمینه‌ای در وجودشان هست. زمینه‌ی وجود بشر این است که قادر به انجام گناه است؛ می‌تواند معصیت کند و شرک بورزد، پیامبر نیز فرمود:

<أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ>[[29]](#footnote-29)؛

<بشری هستم مثل شما.>

به پیامبر هم خطاب شده:

<لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ>[[30]](#footnote-30)؛

<اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود.>

و این نشان می‌دهد، اینطور نیست که پیغمبر نتواند گناهی کند. او حتّی می‌تواند مشرک شود، امّا این امری محال است.

<وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ>[[31]](#footnote-31)؛

<آن زن قصد او کرد؛ و او نیز -اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود<!

در این آیه، خداوند نشان می‌دهد که چون یوسف دارای حالات بشری بود، شاید اگر برهان ربّش را نمی‌دید، او هم قصد زلیخا می‌کرد. برهان رب، یعنی خود را در محضر خدا دیدن. لذا یوسف خطاب به پروردگار می‌فرمود:

 <وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ>[[32]](#footnote-32)؛

>اگر مكر و نيرنگ آن‌ها را از من بازنگردانی، قلب من به آن‌ها متمايل می‏گردد و از جاهلان خواهم بود.>

امّا ممکن نیست چنین اتّفاقی[[33]](#footnote-33) رخ دهد. چون او خود را در حضور خدا می‌بیند.

## بی‌توجّهی سلیمان و مجازات آن

عصمت انبیاء توأم با اختیار ، امّا مسئولیّتشان سنگین‌تر است و با کوچکترین لغزش و ترک اولائی، مجازات می‌شوند. همانطور که حضرت رز سلیمان تنها با نگفتن یک «إن‌شاءالله» مورد عقاب قرار گرفت؛

<وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا>[[34]](#footnote-34)؛

<ما سليمان را آزموديم، و بر كرسی او جسدی افكنديم، سپس او به درگاه خداوند انابه كرد. >

او گفت: من صاحب هفتاد فرزند شمشیرزن و مجاهد در راه خدا می‌شوم، امّا از گفتن «إن‌شاءالله» غافل شد. خدا هم چنین او را مورد عقاب قرار داد که هیچ‌یک از همسران متعدّد او حامل نشدند؛ جز یکی؛ که آن هم، فرزندی ناقص الخلقه به دنیا آورد و آن را روی کرسی پادشاهیِ باشکوه او انداخت. خداوند با این اتّفاق نشان داده که خواسته‌ی او اهمّیت دارد و خواست انسان، کارساز نخواهد بود. سلیمان نیز که این مطلب را دریافته بود:

<ثُمَّ أَنَابَ۞قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی>[[35]](#footnote-35)؛

<سپس او به درگاه خداوند توبه کرد. گفت: پروردگارا! مرا ببخش.>

## شتاب یونس و عقوبت آن

حضرت یونس در نفرین قومش شتاب کرد. سال‌ها قومش را به یکتاپرستی دعوت کرد، امّا آن‌ها به دعوتش لبّیک نگفتند. او هم طاقتش به پایان رسید و قومش را نفرین کرد. بهتر بود قدری بیشتر تحمّل می‌کرد؛ نه اینکه مرتکب معصیتی شده باشد. همین شتاب در نفرین قومش، موجب عقوبت او و حبسش در شکم ماهی شد؛

<فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ...>[[36]](#footnote-36)؛

<(او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید.>

40شبانه روز در ظلمات شکم ماهی و دریا، مشغول تسبیح و استغفار شد:

<وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ>[[37]](#footnote-37)؛

<و ذا النّون (يونس) را (به ياد آور)، در آن هنگام كه خشمگين (از ميان قوم خود) رفت، و چنين می ‏پنداشت كه ما بر او تنگ نخواهيم گرفت، (امّا موقعی كه در كام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت‌ها (متراكم) فرياد زد خداوندا! جز تو معبودی نيست، منزّهی تو، من از ستمكاران بودم. >

<فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ> [[38]](#footnote-38)؛

<ما دعای او را به اجابت رسانديم، و از آن اندوه نجاتش بخشيديم، و همين‌گونه مؤمنان را نجات می‏دهيم.>

<فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ۞لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ>[[39]](#footnote-39)؛

<و اگر او از تسبيح كنندگان نبود، تا روز قيامت در شكم ماهی می‏ماند.>

## حبس وحی به پیامبر

حتّی وقتی علمای یهود سه سؤال درباره‌ی روح، اصحاب کهف و ذوالقرنین از رسول اکرم کردند، با وجود اینکه قلب ایشان ظرف مشیّت خداست: <وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۞إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ يُوحَىٰ>؛ امّا چون در پاسخ سؤالات آن‌ها فرمود: فردا جواب می‌دهم. و واژه‌ی «إن‌شاءالله» بر زبانشان جاری نشد، به همین مقدار حبس وحی شد؛ تا جایی‌که مردم زبان باز کرده و گفتند معلوم می‌شود خداوند از پیغمبر قهرش گرفته و او را رها کرده است. مدّتی بعد جبرئیل نازل شد:

<وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا۞< إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا>[[40]](#footnote-40)؛

<و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می‌دهم.»مگر آن‌كه خدا بخواهد و چون فراموش كردى پروردگارت را ياد كن و بگو اميد كه پروردگارم مرا به راهى كه نزديكتر از اين به صواب است، هدايت كند.>

این نمونه‌ها نشان می‌دهد، آن‎ها شدیداً تحت مراقبت خدا هستند؛ حتّی در کوچکترین افکار، رفتار، گفتار یا نگاهشان. آن‌ها را خدا انتخاب کرده است.

## معانی «حُکم»

<أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ>؛

به آن‌ها، کتاب، شریعت آسمانی و نبوّت عطا شده است. نبوّت ارتباط با عالم ربوبی است. پیامبران، همچون خانه‌ای دو در ساخته شده‌اند که از یک در، با خداوند، و از در دیگر با بشر در ارتباطند؛ از آن در می‌گیرند و از این در تحویل بشر می‌دهند.

<آتَيْنَاهُمُ ... الْحُكْمَ>؛ یک معنای حُکم درک حقایق است؛ آنچنان که هستند. آن‌ها هیچ‌‌وقت در درکشان اشتباه نمی‌کنند. علما، حکما، دانشمندان و ... اشتباهات فراوان و اختلاف در نظرات دارند. اختلاف در آراء حاکی از این است که همه حق را نفهمیده‌اند. بعضی آن را فهمیده و بعضی نفهمیده‌اند. امّا انبیا چنین نیستند؛ تمام انبیا وحدت دارند. امکان ندارد دو پیامبر در معارف، با هم اختلاف داشته باشند. 124هزار پیغمبر همه یک حرف زدند و یک راه را پیمودند.

معنای دیگر «حُکم» این است که انبیا حقّ قضاوت و داوری در میان بشر دارند. معنای دیگر آن نیز، زمام‌داری است یعنی آن‌ها باید حاکم بر بشر باشند و امور مردم را تدبیر کنند. مردم هم وظیفه دارند از فرمان آن‌ها اطاعت کنند.

## مدح ایرانی‌ها در آیات و روایات

<فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ>؛

برخی گفته‌اند که این آیه، در مدح عجم و ایرانی‌هاست. یعنی اگر اعراب که قرآن بر آن‌ها نازل شده، در مقابل نعمت هدایت، کفران نعمت کنند، ما قومی را مسئول امر هدایت می‌کنیم که کفران نعمت نکنند و آن را بپذیرند. بعضی مفسّرین گفته‌اند اینجا اشاره‌ای شده به اینکه «عجم» کسانی هستند که وقتی قرآن و کتاب آسمانی به آن‌ها عرضه شود، می‌پذیرند. و کفران نعمت نمی‌کنند. از امام صادق هم روایت داریم که فرمود:

<لَوْ نُزِّلَ الْقُرْآنُ عَلَی الْعَجَمِ مَا آمَنَتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ قَدْ نُزِّلَ عَلَی الْعَرَبِ فَآمَنَتْ بِهِ الْعَجَمُ فَهَذِهِ فَضِیلَهًُْ الْعَجَمِ>[[41]](#footnote-41)؛

<اگر قرآن بر غير عرب‌ها نازل مى شد، عرب‌ها به آن ايمان نمى آوردند. در حالى كه بر عرب‌ها نازل شد و عجم‌ها به آن ايمان آوردند و اين فضيلتى است براى عجم‌ها.>

همچنین رسول خدا ‌فرمود:

<لَو کانَ الدّین (أو العلم) فِی الثّریا لتناوله رجال مِن ابناء الفارس>[[42]](#footnote-42)؛

>اگر دین (و در روایت دیگری اگر علم) در ستاره‌ی ثریّا آویخته باشد و در آسمان‌ها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت.>

حضرت علی نیز به اعراب می‌فرمود:

<ضَرَبتُموهُم علیٰ تَنزیله وَ لا تَنْقَضِی الدُّنیا حَتّیٰ یَضرِبوکُم علیٰ تأویله>[[43]](#footnote-43)؛

<به‌خاطر نزول قرآن با آن‌ها جنگ کردید، امّا دنیا به پایان نمی رسد تا این که آن‌ها به خاطر تأویل (تفسیر و باطن) آن با شما خواهند جنگید.>

یعنی شما امروز می‌خواهید آن‌ها را مؤمن کنید، پس می‌گویید این آیات از طرف خدا نازل شده:

<أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ>[[44]](#footnote-44)؛

<خدا را اطاعت كنيد و پيامبر و اولياى امر خود را [نيز] اطاعت كنيد.>

امّا روزی خواهد آمد که آن‌ها به تاویل آن پی برده و در مقابلش خاضع شده، و به‌خاطر امر علی و آل علی ، با شما می‌جنگند، و از شما هم می‌خواهند که در مقابل تاویلش خاضع باشید. نزول این آیه و روایات ذکر شده، فضیلت عجم و ایرانی‌ها را تصدیق می‌کنند. از ابتدا هم مولی المتّقین و رسول خدا به قوم عجم و ایرانی ها عنایتی داشتند؛ همان‌طور که ایرانی‌ها صمیمانه ارادتمند آن‌ها بودند.

## ایرانی‌ها آزادشده‌ی امیرالمؤمنین هستند

در زمان عمر، بین ایران و اعراب جنگ درگرفت. با شکست یزدگرد، سلسله‌ی ساسانیان، منقرض شد. سپس اعراب، شاهزادگان ایرانی را اسیر کرده و به مدینه بردند. عمر که دل خوشی از ایرانی ها نداشت، تصمیم گرفت که زن‌های اسیر را بفروشد. طبیعی است که وقتی کفّار اسیر مسلمانان شدند، مسلمین حق دارند اسیر را برده‌ی خود قرار دهند؛ این قاعده و قانون شرعی و در جای خود و با شرایطی صحیح است. این حق را هم دارند که این برده‌ها را بفروشند. بیت المال، متعلّق به همه‌ی مسلمین است، و اگر حکومت، این اسیران را می‌فروخت، هزینه‌ی متعلّق به همه‌ی مردم بود. عمر هم طبق این قاعده، تصمیم گرفت که شاهزادگان (زنان) ایرانی را بفروشد و  شاهزادگان و بزرگان مرد را بردگان اعراب قرار دهد. اینجا بود که فریاد اعتراض حضرت امیر برخاست. ایشان فرمود: رسول خدا به ما دستور داده که:

<<اکرموا کریم قوم و ان خالفوکم>؛  و هؤلاء الفرس حکماء کرماء فقد القوا الینا السلام و رغبوا فی الاسلام و قد اعتقت مِنهُم لِوَجهِ الله حقّی و حقّ بنی‌هاشم. >[[45]](#footnote-45)؛

<<کریم هر قومی را اکرام کنید هرچند با شما مخالفت کنند.> این ایرانیان حکیم و کریم هستند. قطعاً بر ما سلام داده‌اند و مشتاق ورود به اسلام هستند من نیز به‌خاطر خدا، از حقّ خودم و حقّ بنی‌هاشم نسبت به آنان گذشتم.>

تمام مهاجر و انصار هم گفتند ما سهم خود را به‌خاطر شما بخشیدیم. ایشان فرمود: قبول کردم. و این‌چنین همه‌ی بردگان ایرانی آزاد شدند. عمر وقتی دید کار به اینجا کشیده گفت:

«سَبَقَ إلیها علی بن أبی طالب و نقض عزمتی فی الأعاجم»[[46]](#footnote-46)؛

«علی ابن ابی طالب در این مطلب پیش دستی کرد و تصمیم مرا درباره‌ی عجم درهم شکست.»

## داستان ازدواج شاهزاده‌ی ایرانی با امام حسین

امام به آن شاهزاده‌ها فرمود: شما آزادید. اگر مایل به ازدواج باشید، مختارید با هر که بخواهید ازدواج کنید. از شهربانو، دختر یزدگرد، سؤال کردند: آیا مایل به ازدواج هستید؟ او سکوت کرد. حضرت فرمود: <سكوتها إقرارها>؛ <سکوت او اقرار است.> سپس امام فرمود: خودت انتخاب کن که مایلی با چه کسی ازدواج کنی؟ او هم که در حالی‌که حجاب و عفاف اختیار کرده بود، با دست خود به امام حسین اشاره کرد. گفت: «لَسْتُ مِمَّنْ یعدل عن النّور السّاطع و الشهاب اللّامع الحسین إن كنتُ مخیّرة»؛ «اگر حقّ انتخاب با من است، جز نور تابان و ستاره‌ی درخشنده، حسین (بن علی ) کسی را برنمی‌گزینم.»[[47]](#footnote-47) اینجا بود که حضرت علی هم خطبه‌ی ازدواج را جاری کردند. و بدین ترتیب، همای سعادت بر شانه‌های او نشست که همسر مولای ما امام حسین و مادر امام سجّاد شد.

## حرکت ما؛ مقدّمه‌ای بر هدایت

تمام هدف، هدایت است. ما ائمّه را با عنوان هادویّت می‌شناسیم . اگر آن‌ها را پذیرفتیم، نتیجه‌اش هدایت است؛ اصلاً معنای هدایت همین است که هادی، هدایت و راهنمایی کند و ما به دنبالش برویم؛ و همین مقدّمه‌ای بر هدایت است. ما که اعتقاد به عصمت ائمّه داریم و هدایت آن‌ها را پذیرفته‌‌ایم، نباید دچار رکود و درجا زدن شویم، چون با قبول هدایت سازگار نیست. ما امام را هادی می‌دانیم و امام متّقین، علی فرموده:

<إِنَّهُ لَا یسْتَکمِلُ أَحَدٌ الْإِیمَانَ حَتَّی یعْرِفَنِی کنْهَ مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِیةِ>[[48]](#footnote-48)؛

<ایمان شخص کامل نمی‌شود، مگر مرا به کُنه معرفت، با نورانیت بشناسد.>

«مرا به نورانیت بشناسید»، یعنی ما را هادی بدانید. چون نور، همان روشن‌گری‌ است؛ ما راه را روشن می‌کنیم تا شما به چاه نیفتید. اگر بگوییم امام، ولایت تکوینی دارد، بله؛ صحیح است. امّا آیا مگر ولایت تکوینی آن‌ها مگر ما را حرکت می‌دهد که این‌همه درباره‌ی آن بحث و گفتگو می‌کنیم؟ و باید گفت، ما نباید آن‌قدر روی این مسئله تأکید کنیم که از وظایف خود غافل شویم. چون این مسئله خیلی به ما مربوط نمی‌شود. مثل اینکه در بیابان راه را گم کرده باشیم و راهنمایی برای نجات و هدایت ما آمده باشد. ما هم دور او جمع شده و دست و پایش را ببوسیم و مدح و ثنایش بگوییم. مسلّماً او می‌گوید این ‌کارها به حال شما نافع نیست. من راهنمایی هستم که شما را نجات دهم تا در این بیابان نمانید، چون با این سرگردانی به هلاکت می‌رسید. دنبال من بیایید.

ما هم می‌گوییم مذهب داریم. مذهب یعنی راه، نه هدف. مذهب، مسیر است نه مقصد. امام یعنی پیشرو؛ باید به دنبال او برویم. اینکه فقط ذکر فضایل، ذکر مناقب، ذکرمصائب، مداحی و ثنا خوانی کنیم و دور قبرش بچرخیم و آن را بوسه‌باران کنیم، کارساز نیست. امام می‌گوید دنبال من بیایید؛ آمده‌ام تا شما را هدایت کنم؛

<أَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَاد> [[49]](#footnote-49)؛

<مرا یاری کنید به پارسایی و - در پارسایی- کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن.>

امام می‌گوید اگر محبّت دارید، باید این محبّت وسیله‌ای برای حرکت شما و پیروی از من شود. ما مدام می‌گوییم آن‌ها ائمّه و پیشوای ما و معصوم و چنین و چنان هستند، امّا خودمان متوقّف شده‌ایم و سستی و خمودی وجودمان را فراگرفته است. و این حرکت ما، لازمه‌ی هادَویَّت است. اینکه با یکدیگر جدال کنیم که آیا ائمّه ولایت تکوینی دارند یا خیر، فقط مدّتی ما را سرگرم می‌کند و کارساز نیست. خالق عالم، به امام همه چیز داده است، تا جایی که اراده‌‌ی آن‌ها خلّاقیت دارد. فرشتگان آسمان همه نوکر و جان نثار علی هستند؛ همه این‌ها درست است. امّا به راستی ما در این میان چقدر بهره گرفته‌ایم؟ آیا فقط اکتفاء به همین صحبت‌ها کارساز است؟ خیر؛ همه‌ی اینها مقدّمه‌ای برای حرکت به دنبال امام است.

## از محبّت تا عمل

<أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ>؛

بحمدالله ما تا حدّی که ‌توانسته‌ایم، امام را شناخته و محبّت هم داریم؛ فکر و وقت زیادی صرف این محبّت هم می‌کنیم. می‌نویسیم، می‌گوئیم، می‌شنویم؛ امّا باید نتیجه‌ی آن، پیدایش حرکت و تحوّلی در اخلاق و اعمال ما باشد؛ چنین چیزی به ندرت دیده می‌شود. مردمی که این حرف‌ها را می‌زنند و خود را محبّ اهل‌بیت می‌دانند، در بازارشان ربا رواج دارد، پول پرست و دنیا پرست شده‌اند، و چه بسا عدم پرداخت حق و حقوق مردم، برای آن‌ها عادی شده است. چنین اعمالی با نعمت بزرگ هدایت که خداوند بسیار روی آن تأکید داشته، جور در نمی‌آید. مبادا در بیابان سوزان دنیا، وقتی هادی برای نجاتمان آمده، ما فقط به دور او بچرخیم و او را ببوسیم و مدح و ثنایش کنیم و از حرکت غافل شده، و عاقبت هم در بیابان سوزان دنیا به هلاکت برسیم.

## معنای مودّت ذی‌القربی

<قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ>؛

من از شما اجری نمی‌خواهم، چون کار من به شما مربوط نیست، اجردهنده‌ی من خداست. <إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ>؛ من برای جهانیان آمده‌ام. کار من همگانی است. اجری از شما نمی‌خواهم امّا اگر شما به حکم وظیفه‌ی وجدانی، خود را موظّف می‌دانید که به من اجر بدهید، آنچه از شما می‌خواهم مودّت ذی‌القربی است. با خویشاوندان من مودّت کنید؛ امّا مودّت به این معنا نیست که تصوّر کنید چون پس از رفتن من، یتیم می‌شوند، مثلاً شما یتیم نوازی و پدری در حقّ آنان کنید. خیر؛ من و فرزندانم پدر شما هستیم. شما یتیم هستید و احتیاج به پدری دارید که شما را پناه دهد. شما غریب می‌شوید؛ آن‌ها صاحبخانه‌اند. شما بیچاره می‌شوید؛ آن‌ها چاره‌ساز عالمند. آنچه می‌خواهم این است که از آن‌ها پیروی کنید؛

<مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ <[[50]](#footnote-50)؛

<هر گونه پاداشی که از شما خواستم، آن پاداش برای خودتان است.>

فایده‌ی اجرِ من به شما بازمی‌گردد؛ من به جای خودم آن‌ها را هادی شما قرار می‌دهم. آن‌ها مشعل‌های فروزانی هستند که شما به دنبال آن‌ها بروید تا به حیات ابدی برسید. اجر من مودّت ذالقربی است. امّا دریغا که مردم آن‌روز گوششان به این حرف‌ها بدهکار نبود. مردم دنیای امروز هم، همان‌گونه‌اند؛ مودّت لازم به ذوالقربی و در نتیجه هدایت نداریم. مردم آن‌روز ذالقربی را خون دل دادند. مگر به حکم خود قرآن، حسن و حسین ذالقربی پیامبر نبودند؟ مگر آیه‌ی مباهله و آیه‌ی تطهیر در شأن آنان نبود؟ پس چگونه رفتار همین امّت با آن‌ها تا این حد، ناجوانمردانه شد؟

## شباهت ناگفته‌ی امام حسن و امام حسین در سکوت و قیام

امروز بنا بر نقلی روز شهادت امام مجتبی است. مظلومیت ایشان بسیار عجیب است؛ از روز شهادتشان که مصادف با شهادت پیغمبر اکرم و تحت‌الشّعاع آن قرار گرفته تا روز میلادشان که با ولادت امام کاظم مقارن گشته است. امّت اسلامی، از برکات عزاداری بر امام مجتبی چندان بهره نمی‌برند. آن‌روز هم مردم از برکات ایشان محروم شدند. این دو برادر \_امام حسن و امام حسین \_ هر دو، مدّتی قیام، و مدّتی سکوت کردند. امام حسن شش ماه اوّل امامتشان قیام کردند؛ قیام مسلّحانه در مقابل معاویه، و بعد از شش ماه، مسئله‌ی صلح به میان آمد. امّا درباره‌ی امام حسین این مسئله برعکس بود، یعنی ایشان؛ ابتدا و به مدّت 9سال و نیم سکوت، و شش ماه آخر عمرشان قیام کردند. در واقع هر دو امام، شش ماه قیام کردند؛ با این تفاوت که امام حسن شش ماه ابتدایی، و امام حسین شش ماه پایانی، اقدام به این امر نمودند. هر دو هم در شرایط خاصّی سکوت کردند؛ امام حسن بعد از شش ماه ابتداییِ امامت، اقدام به صلح نموده و از مبارزه‌ی تسلیحاتی کنار رفت، امام حسین نیز نه سال و نیم سکوت اختیار کرده و تا شش ماه پایانیِ زندگی خود، مبارزه‌ی تسلیحاتی نداشت.

## دلیل اساسی صلح امام حسن

امّا مردم در حمایت این دو سبط رسول الله چه کردند؟ در حمایت و یاری هر دو، بهانه گرفتند. وقتی امام مجتبی قصد قیام داشت، حمایتش نکردند. ابتدا که ایشان قیام و تجهیز قشون کردند، چهارهزار نفر را به مرز فرستادند، امّا معاویه‌ی شیطان‌صفت با کیسه‌های پول، آنان را فریفت. او به خانه‌های بزرگان کوفه، کیسه‌های پول فرستاده و به آن‌ها وعده‌ داد که هرکه امام حسن را کشته یا دستگیرش کند، دخترم را به عقد او در می‌آورم و مقام و منسب به او می‌دهم. با چنین شیطنت‌هایی دل آن‌ها را ربود. آن‌ها مرز را رها کردند. عجیب است فرمانده آن‎‌ها با پانصد هزار درهم (یا دینار) به معاویه ملحق شد! امام هم وقتی دید با مردمی قصد قیام دارد که این‌گونه ضعیف و ذلیلند، دریافت که قیام با وجود آن‌ها هیچ نتیجه‌ای نخواهد گرفت، چون خودش، برادرش امام حسین و بنی هاشم هم کشته می‌شوند، و هیچ نتیجه‌ای جز شیطنت و حکومت معاویه نخواهد داشت. این بود که مسئله‌ی صلح به میان آمد. امام در خطبه‌ای پیشنهاد معاویه را به اطلاع لشکر خود رسانید و خاطرنشان کرد:

<ألا و انّ معاویة دعانا الی أمر لیس فیه عزّ و لانصفة. فان اردتم الموت رددناه علیه و حاکمناه الی اللّه ـ عزّ و جلّ ـ لظبی السّیوف، و ان اردتم الحیاة قبلناه و أخذنا لکم الرضی>[[51]](#footnote-51)؛

<آگاه باشید، معاویه ما را به امری فرا می خواند که نه عزّت ما در آن است و نه مطابق با انصاف است. اگر دارای روحیه شهادت طلبی هستید، درخواستش را رد کنیم و دست به شمشیر ببریم تا خداوند سبحان میان ما حکم کند، ولی اگر زندگی دنیا را می طلبید، خواسته اش اجابت کرده و رضایت شما را فراهم کنیم<.

هنگامی که کلام امام به اینجا رسید: «فناداه النّاس من کلّ جانب: البقیّه، البقیّه»[[52]](#footnote-52)؛ «مردم از هر سو فریاد برآوردند که ما زندگی و بقای دنیایی را می‌خواهیم.» امّا نکته‌ی عجیب‌تر این است: همین مردم پس از صلح، به امام گفتند ما می‌خواستیم با معاویه بجنگیم، چرا صلح کردید؟! به سرا پرده‌ی امام حسن ریخته و تمام داراییشان را غارت کردند؛ حتی سجّاده‌ی‌ زیر پایشان را. در میان راه هم، کسی خنجر مسموم بر ران مبارک ایشان زد.مردم آن‌روز با امام حسن چنین کردند. تا اینکه نوبت به قیام امام حسین رسید.

سیّدالشّهدا به هنگام خروج از مکّه و حرکت به‌سوی کربلا، طی نطقی فرمود:

<مَنْ کَانَ بَاذِلًا فِینَا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا>[[53]](#footnote-53)؛

<هرکس می‌خواهد جان خود را در راه ما بذل کند و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده است، با ما کوچ کند<.

مردم گفتند جنگیدن با چنین قدرتی صحیح نیست، نمی‌توانیم با این قدرت در بیفتیم. مردم چنین بودند. هر دو برادر با مردم، اتمام حجّت کردند ولی معلوم شد که مردم فقط حرف می‌زنند؛ یعنی به دنبال عمل نیستند و هدایت ائمّه را آنچنان که باید، نمی‌پذیرند.

## غربت امام حسن

به هر حال امام مجتبی علیه السلام در بستر بیماری افتاد و جناده آمده است تا از موعظه و نصیحت امام بهره‌مند گردد. امام هم مضایقه­ای ندارد. امام مجتبی در همان حال، مشغول موعظه به جُناده است؛

<یا جُنادَه! اِسْتَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّلْ زادَکَ قَبْلَ حُلُولِ اَجَلِکَ>[[54]](#footnote-54)؛

<ای جناده! برای سفر مرگ آماده باش. قبل از اینکه مدّت عمر منقضی شود، زاد و توشه­ی خود را بردار.>

جمله‌ی بسیار پرمحتوا این است:

<فإنّ المؤمنَ يَتَزوَّدُ، و الكافِرَ يَتَمتَّعُ>[[55]](#footnote-55)؛

<مؤمن توشه بر مى دارد و كافر خوش مى گذراند.>

امام در همان حال که موعظه می‌فرمود، حالش منقلب، و تهوّع بر ایشان عارض شد. تشت آوردند؛

از تاب رفت و تشت طلب کرد و ناله کرد  آن تشت را ز خون جگر، باغ لاله کرد  
خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت دل را تُهی زخون دل چند ساله کرد[[56]](#footnote-56)

آزار بر امام مجتبی به‌گونه‌ای بود که حتّی در خانه‌‌ی خویش نمی‌توانست آزادانه زندگی کند. وقتی هم از خانه خارج می‌شد، زره بر تن داشت، چون معاویه تصمیم گرفته بود که امام مجتبی را غافلگیر کند.

جناده دید لخته‌های خون از حلق مبارک امام بیرون ریخت. امام حسین در همان زمان وارد شد و برادر را به آغوش کشید و در همان حال جان به جان آفرین تسلیم کرد.

<لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ<؛

خدایا به حرمت امام حسن مجتبی در فرج امام زمان تعجیل بفرما؛

گناهان ما را بیامرز؛

توفیق بندگی به ما عنایت بفرما؛

حُسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما.

1. . سوره‌ی مبارکه‌ی فاتحه/ آیه‌ی 6 [↑](#footnote-ref-1)
2. . جمع صُلب، یعنی استخوان پشت که محل نطفه‌ی مرد است. [↑](#footnote-ref-2)
3. . هگل معتقد است كه تكامل، ناموس این جهان است و روح زمان، همیشه جامعه را به پیش می برد؛ مجموعه آثار شهید مطهری/ ج22/ ص772 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره‌ی مبارکه‌ی قیامه/ آیه‌ی 36 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره‌ی مبارکه‌ی قیامه/ آیه‌ی 37 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره‌ی مبارکه‌ی قیامه/ آیه‌ی 38 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف/ آیه‌ی 16 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف/ آیه‌ی 17 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره‌ی مبارکه‌ی انشقاق/ آیه‌ی 6 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف/ آیه‌ی 155 [↑](#footnote-ref-10)
11. . نسل [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره‌ی مبارکه‌ی نساء/ آیه‌ی 153 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره‌ی مبارکه‌ی نساء/ آیه‌ی 153 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره‌ی مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی 213 [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره‌ی مبارکه‌ی انبیاء/ آیه‌ی 73 [↑](#footnote-ref-15)
16. .نصب رهبر [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره‌ی مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی 30 [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره‌ی مبارکه‌ی ص/ آیه‌ی 26 [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره‌ی مبارکه‌ی طه/ آیه‌ی 29 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره‌ی مبارکه‌ی طه/ آیه‌ی 36 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره‌ی مبارکه‌ی انبیاء/ آیه‌ی 73 [↑](#footnote-ref-21)
22. . هدایت‌یافته بودن [↑](#footnote-ref-22)
23. . هدایتگری [↑](#footnote-ref-23)
24. . نهج‌البلاغه/خطبه 192 [↑](#footnote-ref-24)
25. .سوره‌ی مبارکه‌ی النجم/آیه‌ی3 [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره‌ی مبارکه‌ی حاقّه/آیات 44 تا 46 [↑](#footnote-ref-26)
27. . سوره‌ی مبارکه‌ی ق/ آیه‌ی 16 [↑](#footnote-ref-27)
28. . سوره‌ی مبارکه‌ی حدید/ آیه‌ی 4 [↑](#footnote-ref-28)
29. . سوره‌ی مبارکه‌ی زمر/ آیه‌ی 65 [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره‌ی مبارکه‌ی کهف/ آیه‌ی 110 [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف/ آیه‌ی 24 [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف/آیه‌ی33 [↑](#footnote-ref-32)
33. . تمایل یوسف به زنان هوس‌باز [↑](#footnote-ref-33)
34. . سوره‌ی مبارکه‌ی ص/آیه‌ی34 [↑](#footnote-ref-34)
35. . سوره‌ی مبارکه‌ی ص/آیات 34 و 35 [↑](#footnote-ref-35)
36. . سوره‌ی مبارکه‌ی صفات/آیه‌ی142 [↑](#footnote-ref-36)
37. . سوره‌ی مبارکه‌ی انبیاء/آیه‌ی87 [↑](#footnote-ref-37)
38. . سوره‌ی مبارکه‌ی انبیاء/آیه‌ی88 [↑](#footnote-ref-38)
39. . سوره‌ی مبارکه‌ی صافات/آیه‌ی143 [↑](#footnote-ref-39)
40. . سوره‌ی مبارکه‌ی کهف/آیات 23 و 24 [↑](#footnote-ref-40)
41. . تفسیر اهل بیت / ج۱۰/ ص۶۲۴ و القمی/ ج۲/ ص۱۲۴ [↑](#footnote-ref-41)
42. . کنزالعمّال/ ج 12/ ص 91 و تفسیر مجمع‌البیان/ ج 3/ ص 321 [↑](#footnote-ref-42)
43. . قرب الاسناد/ ص 52 ؛ و بحار الانوار/ ج64/ ص174 [↑](#footnote-ref-43)
44. . سوره‌ی مبارکه‌ی نساء/ آیه‌ی 59 [↑](#footnote-ref-44)
45. . مناقب ابن شهر آشوب/ ج 3/ صص 207 و 208 [↑](#footnote-ref-45)
46. . مناقب ابن شهر آشوب/ ج 3 [↑](#footnote-ref-46)
47. . تفسیر قمی/ ج‏2/ ص 309 [↑](#footnote-ref-47)
48. .بحارالانوار/ ج 26/ ص2؛ حدیث نورانیت [↑](#footnote-ref-48)
49. . نهج البلاغه/ نامه 45 [↑](#footnote-ref-49)
50. . سوره‌ی مبارکه‌ی سبأ/ آیه‌ی 47 [↑](#footnote-ref-50)
51. . الخرائج و الجرائح/ ج 2/ ص 574 [↑](#footnote-ref-51)
52. . اسدالغابة/ ج 2/ ص 14 [↑](#footnote-ref-52)
53. . لهوف/ ص۶١ [↑](#footnote-ref-53)
54. . منتهی الآمال/ ج1/ ص 436 [↑](#footnote-ref-54)
55. . بحارالأنوار/ ج 6/ ص 112 [↑](#footnote-ref-55)
56. . وصال شیرازی [↑](#footnote-ref-56)